

فرهنگ هزاره، فرهنگی کارآمد

ژوئیه شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

به سراغ «ناشر جوان» رفتیم که باروی خوش ما را پذیرا شد. اولین جلسه به گمانم قبل از عید ۶۴ با ناشر برگزار شد. در آن جلسه همین دوستان که گفتم حاضر بودند و به دلایلی که شرحش طولانی است، قرار گذاشتیم به جای ویرایش فرهنگ **حییم**، فرهنگ انگلیسی-انگلیسی **Advanced Learner** را مینا قرار دهیم و بر آن اساس اثری تازه تألیف کنیم. اما آن کار، باز به دلایلی، درنگرفت و به جای آن، دوباره قرار شد که به عنوان نمونه و برای دستگرمی به ویرایش فرهنگ جیبی **حییم** پردازیم. چندی نگذشت که دیدیم حتی اگر بخواهیم فرهنگ **حییم** را هم ویرایش کنیم، باز نیاز به فرهنگی نو داریم که مبتنی بر اصول فرهنگ نویسی امروز باشد؛ چون فرهنگ نویسی حالا دیگر به صورت شاخه‌ای از دانش زبان شناسی درآمده بود.

به هر حال، پس از چند جلسه بحث و گفت و گو، سرانجام عزم جزم کردیم که ویرایش **حییم** را علی الحساب کنار بگذاریم و همان فرهنگ **Advanced Learner** را مجدداً مینا قرار دهیم و کار را به عنوان تألیف یک اثر نو از سر بگیریم. باری، سه سال برای تألیف جدید گذشت و در پی آن، سه سال دیگر هم سپری شد و تازه ما به نیمه راه رسیده بودیم. فکر می‌کنم این حدود سال ۱۳۷۰ بود. آنگاه از سال ۷۰ تا ۷۳ کار تألیف به دلایلی که شرحش طولانی است، متوقف شد.

■ **محمد خانی**: سیر فرهنگ نویسی و دایرة المعارف نگاری در این سالها بسیار رو به گسترش بوده است. فرهنگهای مختلفی در دست تدوین است و فرهنگهای انگلیسی-فارسی متعددی قبل از فرهنگ هزاره دکتر حق شناس به چاپ رسیده که عبارت اند از: فرهنگ **حییم**، فرهنگ آقای جعفری، فرهنگ آقای دکتر باطنی و فرهنگهای دیگری که دوستان به خوبی اطلاع دارند. در ابتدای بحث از دکتر حق شناس و دکتر سامعی می‌خواهم که درباره سرگذشت و ساختار این فرهنگ بحث بکنند و نکاتی را که لازم می‌دانند توضیح دهند.

■ **علی محمد حق شناس**: سرگذشت این فرهنگ به تعبیری سرگذشت ما، مؤلفان، هم هست. راستش، قرار بود این فرهنگ کاری دو، سه ساله باشد، ولی به کاری شانزده، هفده ساله بدل شد. فکر می‌کنم اواخر سال ۱۳۶۳ بود که یک شب دوستانم آقایان خرمشاهی، کامران فانی، داریوش آشوری و برخی دیگر دور هم جمع بودیم. در خلال گفت و گوها دوستان تکلیف کردند: «بیا، فرهنگ **حییم** را روزآمد کن.» گفتند: «ناشر جوان پرشوری هست و حاضر است مخارج این کار را پردازد تا فرهنگ، سامان تازه‌ای پیدا کند.» خوب،

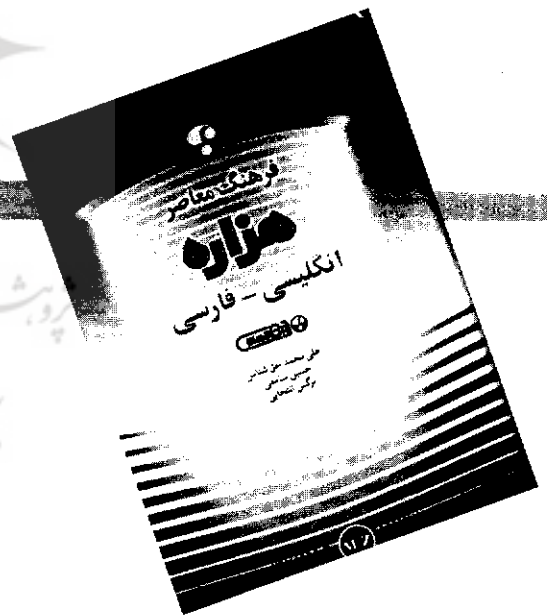


پروپشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جان

چاپ شد.

خوب، این داستان نگارش و تولید فرهنگ هزاره بود. اما مهم تر از این، تجربه ای است که در این زمینه به دست آوردیم؛ تجربه ای که بازگفتنش شاید سودمند باشد. یکی از نقطه های درخشان این تجربه، آن است که این کار به معنای واقعی کلمه، کاری مشترک و گروهی بود. از همان روز اولی که ما کار تألیف فرهنگ را شروع کردیم، تا آخرین روز، همه ما کمابیش به یک اندازه در تکوین آن دخالت داشتیم، همه به یک اندازه حق داشتیم که در شکل و محتوای آن دخالت کنیم و درباره آن تصمیم بگیریم، تنها به این شرط که همه دخالتها با موافقت همگان و با آوردن دلیل کافی باشد. برابرها، که تعداد آنها بالغ بر سیصد هزار واژه فارسی است، همگی دانه دانه نقد شده اند و لااقل از چشم سه مؤلف (خانم انتخابی، دکتر سامعی و بنده) گذشته اند. ما با سختگیری هر چه بیشتر نسبت به همدیگر کار یکدیگر را نقد می کردیم و هیچ ملاحظه کاری یا اغماضی را مجاز نمی دانستیم. خوب، اگر فرهنگ ارزش و اعتباری پیدا کرده این نیست، مگر نتیجه نقد بسیار جدی، بسیار عمیق و همه جانبه دست اندرکاران آن. همین نقد همه جانبه سبب شد تا آنچه می توانست در فرهنگ ما به عنوان نقص کار باقی بماند، پیش از



سال ۷۳ مجدداً کار را شروع کردیم. این بار دکتر سامعی در زمره مؤلفان قرار گرفت و خانم نرگس انتخابی هم همین طور. البته دکتر سامعی از آغاز دست اندرکار بود ولی این بار به عنوان یکی از مؤلفان کار را از سر گرفت. خانم انتخابی هم همین طور؛ یعنی به عنوان یکی از مؤلفان. به این ترتیب، کار تألیف نیمه دوم فرهنگ دوباره شروع شد و تا سال ۷۷، یعنی تا پایان تألیف، دنبال شد. پس از آن دو سالی به ویرایش و روزآمد کردن و پر کردن جاهای خالی در فرهنگ گذشت تا به این صورت رسید که امروز می بینید؛ و سرانجام در اردیبهشت ماه ۱۳۸۰ فرهنگ دو جلدی ما با نام فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی - فارسی

چاپ و انتشار به کلی زوده شود. باری، من به همین مقدار بسنده می‌کنم و از دکتر سامعی خواهش می‌کنم مطلب را ادامه دهند.

■ **حسین سامعی:** من به عنوان مقدمه تنها می‌گویم تصویری از خود فرهنگ به دست دهم تا زودتر وارد بحث شویم. کسانی که اینجا هستند، قاعدتاً باید خود فرهنگ را دیده باشند تا ما بتوانیم در مورد آن گفت و گو کنیم. ولی با این حال اجازه بدهید تصویر کلی و عمومی از این فرهنگ به دست دهم. هزاره یک فرهنگ انگلیسی به فارسی الفبایی محض است. سرمدخلهای این فرهنگ، یا به عبارت دیگر فهرست واژه‌هایی که در آن توصیف شده، کاملاً مبتنی است بر فرهنگ **Advanced Learner** از انتشارات مؤسسه آکسفورد. البته در طول پانزده سالی که این کار ادامه داشت، چندین ویرایش (edition) مختلف از این اثر به چاپ رسید. ما کارمان را با ویرایش سال ۱۹۷۶ شروع کردیم و وقتی آخرین مراحل کار را می‌گذرانیدیم، ویرایش سال ۲۰۰۰ آن تازه به چاپ رسیده بود. در واقع در این مدت تقریباً هر پنج سال یک بار از این فرهنگ یک ویرایش تازه با تغییرات چشمگیر منتشر می‌شد. اما اینکه من می‌گویم کار ما بر مبنای **Advanced Learner** بوده است، این تصور را ایجاد نکند که آنچه که شما در ویرایش سال ۲۰۰۰ آن می‌بینید در این کار هم ضرورتاً پیدا می‌شود، ما نمی‌توانستیم هر بار به عقب برگردیم و تمام یادداشتهای گذشته‌مان را با یک ویرایش جدیدتر تطبیق بدهیم. اما به هر حال تا حدود زیادی می‌توانیم بگوییم که ساختار فرهنگ هزاره و نوع اطلاعات آن به‌طور کلی بر مبنای این فرهنگ بوده است. در کنار آن فرهنگ، چند فرهنگ بریتانیایی دیگر هم به تفاریق و به تدریج وارد کار ما شدند. مهم‌ترینشان فرهنگ انگلیسی معاصر، از انتشارات مؤسسه لانگمن بود که شاید از دهه ۸۰ به بعد به یکی از بهترین فرهنگهای آموزشی زبان انگلیسی تبدیل شد. بعد هم فرهنگ مؤسسه کالینز، با عنوان کویلد به دست ما رسید که شاید اکنون یکی از پرآوازه‌ترین فرهنگهای آموزشی انگلیسی باشد. اما هیچ یک از اینها ضرورتاً مبنای کار ما نبودند، بلکه در کنار کار ما قرار داشتند. ما به فرهنگهای آمریکایی، مثل *ویسترز نیو ورلد*، *رندم هاوس* و *میرام ویستر*، هم برای تکمیل کار خود به صورتی کاملاً جنبی، اتفاقی و نه منظم مراجعه می‌کردیم تا چیزی را که صلاح می‌دانستیم و می‌خواستیم وارد فرهنگ بشود انتخاب کنیم.

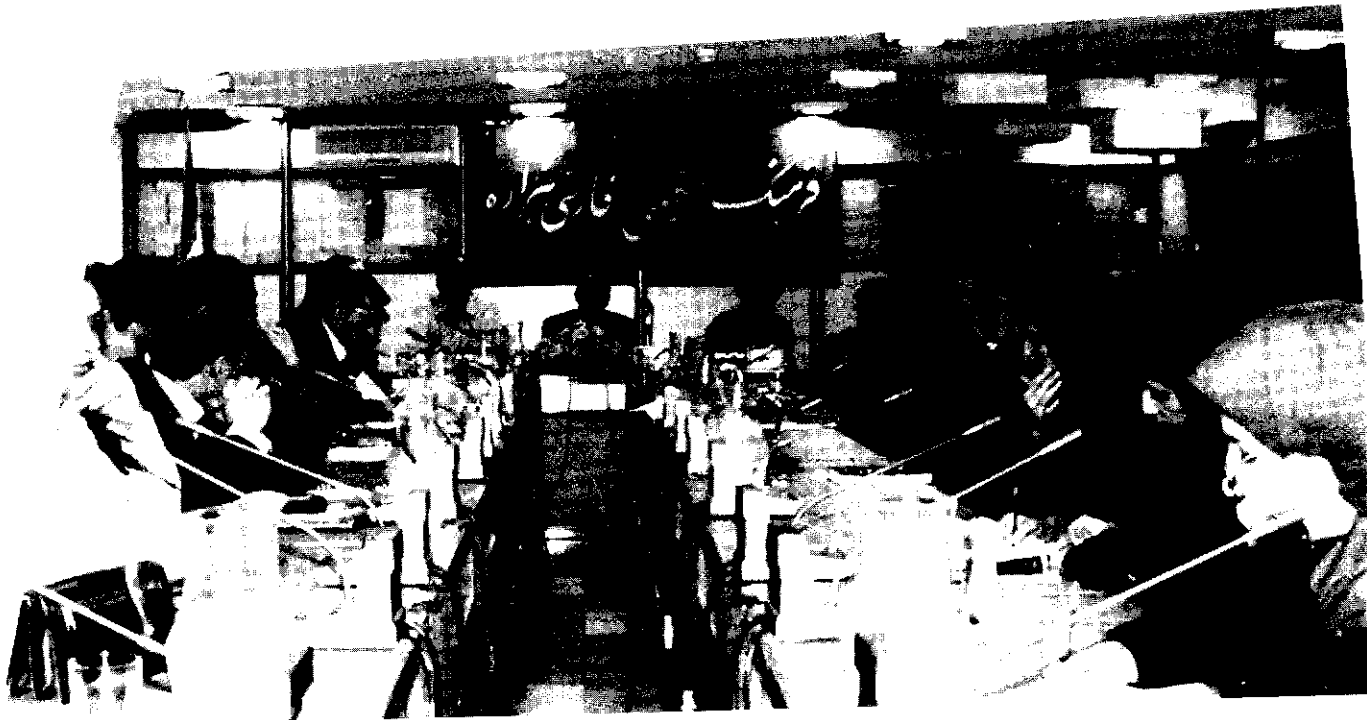
بنابراین حداقل، به اصطلاح آماریه‌ها، کف کار ما، و نه سقف آن، فرهنگ **Advanced Learner** بود و بقیه منابع از این جهت نقش فرعی داشت. مرحله دوم کار تعیین معانی هر سرمدخل بود. در این مرحله سختگیری ما بیشتر بود. باز هم حدود معانی را در حد فرهنگ **Advanced Learner** نگه می‌داشتیم، ولی تقریباً به همه فرهنگهای پیش گفته هم مراجعه می‌کردیم تا بتوانیم به معانی دقیق الفاظ دست پیدا بکنیم.

مرحله سوم مرحله معادل‌گذاری بود. دانستن معنی به خودی خود نمی‌توانست به معنای یافتن معادلهای مناسب باشد. معادلهای ما باید از درون زبان فارسی انتخاب می‌کردیم. در این قسمت هم ما به همه منابعی که در اختیارمان بود، شفاهی و کتبی، مراجعه می‌کردیم. حتی در بسیاری از موارد مجبور می‌شدیم مستقیماً به خود اهل فن مراجعه کنیم. البته منابع کتبی به هیچ وجه کم نبود، هم فرهنگهای

عمومی و هم فرهنگهای تخصصی که شاید بهترین فرهنگ عمومی فرهنگ زنده‌یاد سلیمان حبییم بود. ما از طریق این کار فهمیدیم که حبییم چه زحمت عظیمی کشیده است و اهمیتش در بحثهای فرهنگ‌نویسی در ایران تا چه میزان ناشناخته مانده است. مهم‌ترین فرهنگ عمومی محل مراجعه ما فرهنگ حبییم بود و بعد به تدریج فرهنگهای دیگری هم که یا در آن زمان موجود بودند یا به تدریج چاپ شدند، به این مجموعه اضافه گشتند. در کنار اینها، ما به انبوهی از فرهنگهای تخصصی یک زبان و دوزبانه هم رجوع می‌کردیم. در حقیقت، ما به هر چیزی که در دسترس بود مراجعه می‌کردیم. البته این منابع، آنچنان که دکتر حق‌شناس گفتند، بدون نقادی ملاحظه نمی‌شد. اگر دنبال نام پرنده یا گیاهی می‌گشتیم، آن نام صرفاً به این دلیل که در یک مأخذ آمده، ثبت نمی‌شد. بلکه مأخذ با یکدیگر مقایسه می‌شدند، و سپس اطلاعات به دست آمده با فرهنگهای بریتانیایی و آمریکایی تطبیق داده می‌شدند، آنگاه بود که ما تصمیم می‌گرفتیم، تصمیمی که خود می‌تواند نقد بشود، و ممکن است غلط باشد یا درست باشد. ولی کار ما با نقادی پیش می‌رفت و به هیچ وجه صرفاً بر مبنای منابع نبود.

در اینجا باید اضافه کنم که ما به فرهنگهای دوزبانه غیرفارسی هم مراجعه می‌کردیم. از این جهت فرهنگهای انگلیسی - عربی، انگلیسی - فرانسه و انگلیسی - آلمانی بسیار خوبی وجود دارد که مادر انتخاب اطلاعات و شیوه فرهنگ از آنها استفاده فراوان کردیم. اجازه بدهید من دیگر بیش از این وارد جزئیات نشوم و تنها اشاره‌ای هم به ساختار فرهنگ کنم.

هزاره یک فرهنگ انگلیسی - فارسی کاملاً الفبایی است. هر مدخل عمدتاً از گروهی اطلاعات تشکیل می‌شود: یکی اطلاعات مربوط به سرمدخل اصلی که معمولاً یک واژه ساده یا مرکب انگلیسی است، و بعد اطلاعات مربوط به مدخلهای فرعی که به صورت اصطلاحات و فعله‌های مرکب یا فعله‌های گروهی انگلیسی در ذیل هر سرمدخل می‌آید. ما کوشیده‌ایم برای هر دو گروه معادلهای دقیقی را از درون زبان فارسی انتخاب کنیم. این معادلهای، تا آنجا که امکان داشت، با توجه به حوزه‌های کاربرد و گونه‌ها و سبکهای زبانی مدخلهای اصلی و فرعی انتخاب شده‌اند. مثلاً کوشش کردیم که در مقابل یک لفظ محاوره‌ای یا یک اصطلاح محاوره‌ای انگلیسی، یک معادل محاوره‌ای فارسی بیاوریم یا در مقابل یک اصطلاح ادبی، یک معادل ادبی به کار ببریم. تا از این جهت بتوانیم وظیفه‌ای را که از ابتدا برای خودمان طرح کردیم به انجام برسانیم. ما از همان ابتدا کارمان را بر یک اصل بسیار مهم بنا کردیم، اصلی که حضور آن در سرتاسر کار دیده می‌شود. این اصل مهم آن بود که ما مترجم نیستیم، ما فرهنگ ترجمه نمی‌کنیم، بلکه نظام واژگانی دوزبان را مقابل یکدیگر قرار می‌دهیم. ما می‌دانیم که دوزبان مختلف، جهان را به دو طریق مختلف تجزیه می‌کنند و حاصل این تجزیه را در مفاهیمشان و سپس در واژگانشان منعکس می‌کنند. ما کوشش کردیم واژگان این دوزبان را در مقابل یکدیگر قرار دهیم. اما در اینجا ضرورتاً هر واژه در مقابل واژه دیگر قرار نمی‌گرفت. در بسیاری از موارد واژه‌ها از کنار هم رد می‌شدند. یعنی مفهومی را که ما در زبان فارسی به طریق بیان می‌کنیم، یک انگلیسی زبان به همان طریق آن مفهوم را ادانی کند، و



بالعکس. ولی ما با روشهایی سعی کردیم که تا آنجایی که ممکن است این عدم انطباق را به سوی انطباق بکشانیم. ساختار این کار در واقع از دل همین روشها زاده شد. بنابراین در اینجا شما با ترجمه مواجه نیستید، بلکه با مقابله و ازگانی بین دو زبان انگلیسی و فارسی روبه روید.

■ **کریم امامی:** البته من مترجم و ویراستار هستم. گاهی قلم می‌زنم و در حال حاضر هم مشغول تألیف یک فرهنگ جدید فارسی به انگلیسی هستم. قبل از آن هم فرهنگ دو جلدی زنده یاد سلیمان حبیب را که برای چاپ نوآرایی می‌شد، یک دور مرور کردم، نمی‌توانم بگویم ویرایش کردم، ولی به هر حال توفیقی کردم و در حدی که می‌توانستم دستی به آن کشیدم؛ بنابراین یک مقدار با مسائل فرهنگ‌نگاری از نزدیک آشنا هستم. قبل از اینکه فرهنگ هزاره وارد بازار نشر شود، در سالهایی که تألیف می‌شد، مدتی با دوستان مؤلف این فرهنگ می‌نشستم و در جریان کارشان بودم. گاهی با هم مشورت‌هایی می‌کردیم و می‌دیدیم چقدر با دقت و علاقه‌مندی و همدلی دارند این کار را جلو می‌برند و من حقیقتاً از نیمی که برای این فرهنگ تشکیل شده بود از توانایی، از هماهنگی و از همکاری آنها لذت می‌بردم.

قولی داده بودم به دکتر خزاعی فر، مدیر محترم مجله مترجم که یک مطلبی بنویسم برای این نشریه در معرفی این فرهنگ. در نتیجه فرهنگ هزاره را در ظرف دو ماه کنار دستم گذاشته بودم و هر وقت که فرصت داشتم این فرهنگ را مرور می‌کردم، البته مرور می‌کردم بر این فرهنگ نه به عنوان استفاده‌کننده، بلکه به عنوان یک نوع شکارچی که می‌خواستم ببینم احیاناً در این فرهنگ ممکن است چقدر به مشکل بر بخورم و مطلب را نوشتم و فرستادم خدمت دکتر خزاعی فر که در یکی از شماره‌های مترجم چاپ کنند، بنابراین آنچه که اینجا خواهم گفت کمابیش همان مطالب است، و در اصل این است که باید تبریک بگویم خدمت آقای دکتر حق‌شناس و آقای دکتر سامعی و خانم انتخابی که حقیقتاً بعد از پانزده سال کار، آنچه که به دست آمده حقیقتاً یک کار خوب و ماندنی است و یک کار تیمی و یک دست است و هر جای آن را که آدم ورق می‌زند، نشانه‌ای از

تأمل و دقت یک کار خوب می‌بیند. خیلی سعی کردم در آن غلط چاپی پیدا کنم، برای اینکه بالاخره هیچ فرهنگی نمی‌شود که در ایران منتشر شود و در آن غلط چاپی نباشد، ولی متأسفانه یا باید بگویم خوشبختانه در این مدت به غلط چاپی بر نخوردم که البته یک سهمی از این بی‌غلط شدن فرهنگ را باید به خانم ژاکلین حق‌شناس بدهیم که در آخرین مرحله به طور جدی فرهنگ صفحه‌آرایی شده را مرور کردند و سعی کردند که آن را از هر نوع غلط و لغزشی بپیرایند و موفق هم شدند. سعی کردم که احیاناً به معادلهای ناجور بر بخورم ولی بر نخوردم، بنابراین آنچه که می‌خواهم بگویم همه‌اش حاکی از ستایش و دست‌میرزاد است و فکر می‌کنم که کاربران زبان انگلیسی و فارسی و زبان‌آموزها حالا که این فرهنگ را در اختیار دارند، یک مقداری کارشان راحت‌تر از سابق خواهد بود.

این فرهنگ روزآمد است، معادلهای کاملاً معادلهای فارسی امروز هستند، برابری هم که فرهنگستان وضع کرده، در آن مشاهده می‌شود. لغاتی که در هر حرفه رواج دارد، آنها را هم پیدا کرده‌اند و کنارش گذاشته‌اند و خلاصه یک کار خوب حرفه‌ای است. تنها ایرادی که من بر این فرهنگ دارم و در مقاله خود هم منعکس کرده‌ام این است که این فرهنگ نسبت به حجمی که دارد، یعنی دو جلدی که دارد، باید بگویم از نظر مدخلها تعدادش کم است، یعنی فرد مراجعه‌کننده انتظار دارد که در فرهنگ دو جلدی لغات رایج زبان انگلیسی در فارسی را بیابد، ولی چون خود دکتر حق‌شناس هم فرمودند که انگلیشان و پایه اولیه ایشان فرهنگ **Advanced Learner** بوده، می‌بینم که بعضی وقتها بعضی لغاتی که آدم دلش می‌خواهد در این فرهنگ باشد، نیست. از طرف دیگر یک فرهنگ نویس وقتی که مشغول تألیف یک فرهنگ می‌شود یکی از ابزارهایی که در اختیار دارد، انتخاب مدخلهایی است که در فرهنگ می‌گذارد و نیز کنار گذاشتن برخی از مدخلهایی که صلاح می‌داند در فرهنگ نگذارد. بنابراین اینکه یک لغاتی در فرهنگ باشد و یک لغاتی نباشد، کاملاً در اختیار فرهنگ‌نویس است و آخر سر، اینکه چه مدخلهایی انتخاب شده و چه مدخلهایی انتخاب نشده، گوشه‌ای از شخصیت فرهنگ‌نویس را نشان می‌دهد. مثلاً وقتی آدم در فرهنگ حبیب دقیق می‌شود می‌بیند که این شخص چقدر علاقه داشته که لغات علمی

وارد فرهنگش بکند، بیشتر از حجم فرهنگ مشابه. برای اینکه حییم عقیده داشته که ایران باید ترقی کند و کسانی که از این فرهنگ استفاده می کنند، به لغات علمی، بیشتر از لغات ادبی نیاز دارند. این است که بیشتر از حجم فرهنگ مشابه خودش، لغات علمی دستچین می کرده و در فرهنگ می گذاشته. بنابراین یک لغاتی در فرهنگ انگلیسی پیدا می شود که در بزرگترین فرهنگ زبان انگلیسی پیدا نمی شود، ولی در هر حال او این عقیده را داشته که همه لغات پزشکی و شیمی و کشاورزی و همه اینها که به درد یک استفاده کننده از فرهنگ می خورد، در فرهنگش بگنجانند.

در هر حال من به عنوان یک فرهنگ نگار ایرانی توقع داشتم که در فرهنگ هزاره هم مقداری از لغات مربوط به ایران را بیابم، هر چند که این لغتها در فرهنگ Learner نباشد، ولی متأسفانه از این نظر برخی کمبودهایی مشاهده کردم که حالا امیدوارم دوستان در چاپهای بعدی این جور واژه ها را هم اضافه کنند.

از طرف دیگر باز دلم می خواست که یک مقدار لغتهای تازه و جدید زبان انگلیسی یعنی آخرین لغاتی که در زبان انگلیسی رایج است و از رادیو و تلویزیون می شنویم در این فرهنگ باشد. مثلاً از لغاتی که مربوط به رایانه و انواع کاربردهایش می شود، مقدار زیادی در این فرهنگ هست ولی مقداری هم نیست. در هر حال امیدوارم دوستان فرصت بیشتری پیدا کنند که فرهنگشان را توسعه بدهند. اما باید بگویم که نظر کلی من بسیار مثبت است.

■ **علی خزاعی** فرقه با توجه به زمان و رنج بسیاری که صرف تألیف فرهنگ هزاره شده، و با عنایت به گستردگی و عمق و دقت این فرهنگ، که به گمان بنده تا ۵۰ سال آینده فرهنگ دوزبانه معیار خواهد بود، نقد این فرهنگ، به یک اعتبار، کاری از سر بی انصافی است. از طرفی دیگر، فرهنگ نویس، همچون مترجم، از ابتدا تا انتها با انتخاب سروکار دارد، از انتخاب نوع فرهنگ گرفته تا انتخاب مخاطب، انتخاب روش و بالاخره انتخاب معادل از میان معادلهای احتمالی در مورد تک تک مدخلها. انتخاب به دانش و ذوق فرد بستگی دارد و لذا انتخاب از فردی به فرد دیگر فرق می کند و همین تفاوت است که مایه نقد را فراهم می کند. پس اساساً فرهنگ مثل ترجمه نقدپذیر است، و نقد فرهنگ موضوعیت دارد و باز از آنجا که فرهنگ متعلق به مردم است، نقد فرهنگ ضرورت نیز دارد، چون لغت نامه، اعم از یک زبانه یا دوزبانه، آینه تمام نمای فرهنگ است.

بنده با توجه به علاقه ای که به مباحث نظری فرهنگ نویسی دارم، و با توجه به ضیق وقت، فقط به دو نکته فنی و در عین حال کلی اشاره می کنم و باقی نکات را اگر فرصت بود بعداً عرض خواهم کرد. در سال ۱۹۶۷ کنفرانسی در آمریکا در زمینه فرهنگ نویسی برگزار شد که نقطه عطفی در تاریخ فرهنگ نویسی به حساب می آید. اهمیت این کنفرانس در توصیه هایی است که در پایان کنفرانس به

صورت نوعی بیانیه صادر شده است. یکی از این توصیه ها این است: «فرهنگ باید برای مخاطبی خاص و برای رفع نیازهای خاص مخاطب تألیف شود.» این توصیه امروزه بسیار بدیهی جلوه می کند، اما در زمان خود بُعد جدیدی به کار عملی فرهنگ نویسی بخشید و راه را برای تألیف انبوهی از فرهنگهای تخصصی هموار کرد. حتی فرهنگهای دوزبانه عمومی که از دیرباز چارچوب کم و بیش ثابتی داشتند، امروزه متحول شده و مؤلفان می کوشند مخاطبین این فرهنگها را تا حد امکان تعریف کنند، نیازهای آنان را شناسایی کنند و روشهایی ابتکاری برای پاسخگویی به این نیازها به کار بگیرند.

یکی از مصادیق «خاص تربودن فرهنگها»، تا آنجا که به فرهنگ دوزبانه مربوط می شود، تمایز میان دو نوع فرهنگ به اصطلاح active و passive است. فرهنگ passive یا فرهنگ ترجمه، فرهنگی است که استفاده کنندگان معمولاً برای یافتن معنی یا معادل کلمه به سراغ آن می روند. استفاده کنندگان عمدتاً مترجمانی هستند که به زبان مادری خود ترجمه می کنند. فرهنگ active یا فرهنگ آموزشی، فرهنگی است که استفاده کنندگان که عمدتاً زبان آموز هستند، برای آشنایی با نحوه کاربرد کلمه به سراغ آن می روند.

فرهنگ دوزبانه را، مثل هر فرهنگ دیگر، از سه جهت می توان بررسی کرد: دانش زبانی؛ اصول فرهنگ نویسی - که کاربرد دانش زبانی در کار عملی فرهنگ نویسی است و چارچوب نظری فرهنگ، دانش زبانی، دانشی همه جانبه در مورد واژگان دو زبان است. در تألیف فرهنگ هزاره، این دانش زبانی در حد آرمانی وجود داشته است. در این فرهنگ، زبان دانی و زبان شناسی، و عشق و دقت به هم آمیخته است. مؤلفان در کاربرد دانش زبانی خود یعنی در اصول فرهنگ نویسی نیز موفق بوده اند، به جز در یک مورد که در ادامه صحبتیم به آن اشاره خواهم کرد. چارچوب نظری فرهنگ نیز اهمیت خاصی دارد و نقص بسیاری از فرهنگها در چارچوب نظری آنهاست، نه در دانش واژگانی مؤلفان. چارچوب نظری هر فرهنگ را مخاطب آن فرهنگ مشخص و محدود می کند و لذا فرهنگ را با توجه به نیازهای مخاطب آن باید ارزیابی کرد. یکی از دامها در راه تألیف فرهنگ دوزبانه این است که هر نوع اطلاعاتی را که «مفید» تشخیص می دهیم در آن بگنجانیم. در مورد واژگان دوزبانه، همه نوع اطلاعات مفید وجود دارد و تا زمانی که مخاطب به درستی مشخص نشده، و سوسه گنجاندن این یا آن نوع اطلاعات یا این یا آن مدخل در فرهنگ مؤلف را رها نمی کند و هر نوع انتخاب کمی و کیفی بر تشخیص فردی مبتنی خواهد بود.

فرهنگ هزاره دو نوع مخاطب با نیازهای متفاوت در دستور کارش بوده است: یکی مترجمان، دیگری زبان آموزان. جملات مثال و توضیحات کاربردی فراوان، از جمله ویژگیهایی است که به فرهنگ هزاره بُعد آموزشی می دهد. ارائه معادلهای متعدد و پرهیز از تعریف مدخلها، از جمله ویژگیهایی است که فرهنگ هزاره را به

فهرست واژه‌های فارسی هزاره



فرهنگی مطلوب مترجمان تبدیل می‌کند. شاید ابتکاری که در چارچوب نظری این فرهنگ به کار رفته همین است که برای دو گروه مخاطب متفاوت نوشته شده است. این دو گروه مخاطب به فرهنگ دو زبانه بسیار نیاز دارند، زیرا امروزه ثابت شده که زبان آموزان، به خصوص در مراحل اولیه، سراغ فرهنگهای یک زبانه نمی‌روند و تمایل قوی‌تری به استفاده از فرهنگهای دو زبانه نشان می‌دهند. همچنین معلوم شده است که مترجمان عموماً نه برای یافتن معنی کلمه، بلکه برای یافتن معادلی مناسب برای بافتی خاص، سراغ فرهنگ دو زبانه می‌روند. با این حال سؤال این است که اگر هدف رفع نیازهای زبان آموزان یا رفع نیازهای مترجمان است، چرا برای هر یک از این دو گروه، فرهنگ دو زبانه خاصی ننویسیم. در هم آمیختن نیازهای این دو گروه، مشکلاتی ایجاد کرده که در زیر به دو مورد از آنها اشاره می‌شود.

اول اینکه فرهنگ هزاره به دلیل برخی ویژگیهای آموزشی آن، نه فرهنگی کاملاً passive است و نه کاملاً active. ثانیاً با توجه به حجم فرهنگ، تعداد مدخلها کم است. از فرهنگی حدود دو هزار صفحه انتظار می‌رود مدخلهای بیشتری داشته باشد. در واقع فرهنگ دو زبانه عام، یعنی فرهنگی که لزوماً برای مترجمان یا زبان آموزان طراحی نشده باشد، فرهنگی است که هدف آن اساساً ارائه فهرستی از واژگان یک زبان و معادلهای آنها در زبان دیگر باشد. فرهنگ دکتر باطنی از این نظر به تعریف فرهنگ دو زبانه نزدیک‌تر است، به جز اینکه در این فرهنگ اصطلاحات وارد نشده است. در فرهنگ هزاره، برعکس، شاید به دلیل تسلط و علاقه دکتر حق شناس به زبان محاوره، اصطلاحات به صورتی نسبتاً کامل وارد شده و به رغم اینکه اصطلاحات عموماً معانی گسترده و انعطاف‌پذیری دارند و با توجه به بافت جمله، معادلهای متفاوتی پیدا می‌کنند، کوشش شده تا در حد امکان معادلهای مختلف اصطلاحات آورده شود و این یکی از دلایلی است که به تعبیر آقای امامی، فرهنگ، گسترشی عرضی یافته و از گسترش طولی آن کم شده است. توجه کنید که گنجاندن مقداری از اصطلاحات در فرهنگ دو زبانه ضروری است، اما اصطلاحات هم دامنه و عمق خاص خود را دارند و بی دلیل نیست که امروزه

فرهنگهای اصطلاحات به صورت جداگانه چاپ می‌شود. اگر بخواهیم فرهنگ هزاره را با سه ملاکی که گفتم ارزیابی کنیم، باید بگوییم از نظر دانش واژگانی که در واقع مهم‌ترین جنبه فرهنگ است، فرهنگ هزاره فرهنگی بی نظیر است. این جنبه از فرهنگ باعث می‌شود استفاده‌کننده خیلی زود به فرهنگ اطمینان پیدا کند و به آن دل ببندد. این دانش واژگانی، هم در دقت در معادل‌یابی نمود یافته و هم در تنوع معادلهای. به عبارت دیگر، هم کسی که معنی کلمه را نمی‌داند می‌تواند به معنی دقیق آن دست یابد. این نکته بیشتر در مورد زبان آموزان صدق می‌کند. و هم کسی که در پی معادل مناسب می‌گردد، با انبوهی از معادلهای بافتی روبه‌رو می‌شود. این نکته بیشتر در مورد مترجمان صدق می‌کند. پس بالاترین امتیاز را باید به دانش واژگانی مؤلفان داد. کاربرد این دانش در فرهنگ نویسی و چارچوب نظری فرهنگ، به ترتیب در مرتبه دوم و سوم قرار می‌گیرد.

نکته کلی دیگری که می‌خواستم عرض کنم مسئله تفکیک معانی (meaning discrimination) کلمات دارای معانی مختلف و مرتبط با یکدیگر (polysemous words) است. در فرهنگهای دو زبانه تاکنون از سه روش برای تفکیک معانی استفاده شده است.

روش اول آن است که معادلهای مختلف کلمه‌ای را به دنبال یکدیگر بیاوریم، بی آنکه آنها را از یکدیگر جدا کنیم. این روش بیشتر در گذشته به کار می‌رفت و استدلال کسانی که این روش را به کار می‌بردند این بود که چون معادلهای به زبان مقصد، یعنی زبان استفاده‌کننده نوشته شده و او مرز بین معادلهای را تشخیص می‌دهد، نیازی به تفکیک آنها با شماره نیست.

روش دوم آن است که همان شماره‌هایی را که فرهنگ یک زبانه آورده، عیناً در فرهنگ دو زبانه نیز بیاوریم. این کار همیشه ممکن نیست، چون گاه تفکیکی که در فرهنگ یک زبانه بین دو معنی کلمه صورت گرفته، در زبان مقصد ضرورتی ندارد، چون هر دو معنی معادلی واحد دارند.

روش سوم آن است که شماره‌گذاری معانی در فرهنگ یک زبانه را مبنای قرار ندهیم و معادلهای کلمه را با شماره‌های جدید در

زبان مقصد از یکدیگر تفکیک کنیم. در فرهنگ هزاره تفکیک معانی در غالب موارد به دقت صورت گرفته، اما در مواردی چنین نیست. در اینجا به عنوان نمونه سه مدخل متوالی را می آورم.

adj. ۱. بدخواهانه، مُغرضانه، malignant/mlain/ بداندیشانه. ۲. بدخواه، بداندیش، مُغرض، بدسرشت. ۳. (پزشکی) خطرناک، بدخیم. ۴. (رسمی) زیان بار، بد. ۵. بدگویی کردن از، بد... را گفتن، بی آبرو کردن، بی حیثیت کردن، آبروی... را بردن، بدنام کردن.

n. ۱. شرارت، خیانت، malignancy/mlignnsi/ خُبث؛ بدخواهی، بدطیبتی. ۲. (پزشکی) کُشندگی، مرگ زایی؛ غده بدخیم؛ [غده و غیره] بدخیمی.

adj. ۱. شریر، خبیث، شرور؛ malignant/ [mlignnt/ نگاه، رفتار] شریرانه، شیطانی، اهریمنی، شرارت بار. ۲. (پزشکی) کُشنده، خطرناک، مرگ زاء؛ [سرطان، غده] بدخیم.

در نمونه دوم، malignancy، زیر شماره یک، پنج معادل دقیق و هم معنی آورده شده که امکان انتخاب کلمه مناسب را برای مترجم فراهم می کند. زیر شماره دو، معادلهای داده شده اگر چه بی ارتباط با یکدیگر نیستند، اما از یک سنخ نیز نیستند. «غده بدخیم» نوعی غده است، حال آنکه «مرگ زایی» خصلت این غده است و لذا باید با شماره دیگری می آمد. در نمونه اول، malign، سه معادل اول که زیر شماره یک آمده اند، صفاتی هستند که به غیرانسان اطلاق می شوند و چهار معادل بعدی که زیر شماره دو آمده اند، صورتی از همین صفات هستند که به انسان اطلاق می شوند. حال آنکه در نمونه سوم، دو دسته صفاتی که به انسان و غیرانسان اطلاق می شوند با شماره از یکدیگر تفکیک نشده اند.

■ عزت الله فولادوند: بنده از سخنان دوستان عزیزم، جناب آقای امامی و جناب آقای خزاعی فر استفاده کردم که هر دو واقعاً در زمینه فرهنگ نگاری صاحب نظر هستند. این فرهنگ زمانی که منتشر شد به فاصله کوتاهی ناشر محترم برای بنده یک دوره دوجلدی فرستادند. بنده مشغول ترجمه کتابی بودم. آن فرهنگ را گذاشتم پهلوی دستم و با وسواس بسیار، مرتب به آن مراجعه کردم. البته واژه ای نبود که معنایش را ندانم، ولی دلم می خواست ببینم از معادلی که به نظر من رسیده، آیا معادل بهتری در فرهنگ آمده یا خیر. و چنان شد که پس از مدتی حتی برای واژه های پیش یا افتاده باز نگاه می کردم تا ببینم آقایان چه گفته اند و هیچ گاه از این کار ضرر نکردم. نکاتی را که دکتر خزاعی فر فرمودند البته کاملاً تصدیق می کنم، ولی به نظر بنده این نه تنها ایراد نیست، بلکه از یک نظر می توان گفت حسن است. برای اینکه زبان چیز بسیار اسرارآمیز و عجیبی است. به قدری پر ابهام است و به قدری با زیر و بمها و سایه روشنهای روان آدمی سر و کار دارد که واقعاً بعضی اوقات تفکیکهای بسیار دقیقی ممکن است که قدری مانند کشتن پروانه برای بررسی آناتومی آن باشد. آن پروانه دیگر زنده نیست. ما رفتار آن را دیگر نمی توانیم بسنجیم و ببینیم. اینجاست که فکر می کنم جناب دکتر حق شناس و همکاران عزیزشان واقعاً به این نکته توجه داشتند. دکتر حق شناس ناجایی که بنده خدمتشان ارادت دارم فقط زبان شناس نیستند، شاعر هستند، مترجم هستند، مرد حساسی هستند، هنرشناس هستند و به نکات روانی بسیار توجه دارند. جناب امامی نکته ظریفی فرمودند که هر فرهنگی نمودار شخصیت فرهنگ نگار است. این کاملاً درست است. نمونه اعلاهی فرهنگ نویسی که سلیقه و شخصیت خودش را به طور کامل در اثرش انعکاس داده، البته چنانکه می دانید ادیب انگلیسی قرن هجدهم دکتر جانسن است که هنوز مردم بعضی از

مدخلهای فرهنگ او را با لذت می خوانند. نمونه عالمانه تر آن H.W.Fowler مؤلف Concise Oxford Dictionary چاپ ۱۹۱۱ است که بنده گاهی برای اینکه به خودم یادآوری کنم که ذوق سلیم در نگارش و واژه گزینی به چه معناست، به آن نگاه می کنم و لذت می برم. اولین فرهنگ دوزبانه ای که من استفاده کردم، فرهنگ حمیم بود که نمودار عشق آن شادروان به ایران و زبان فارسی است و کاری که او پیشه خود کرده بود بیانگر تعهدی است که نسبت به صحت انجام آن داشت. البته امروز هر کسی با دانش متوسط زبان انگلیسی می تواند به کار حمیم اشکالهایی وارد کند. ولی باید کار او را در متن اوضاع و احوال روزگار او در نظر بگیریم تا قدر آن را بهتر بشناسیم. حمیم نه فرهنگ نویسی حرفه ای بود (چون چنین حرفه ای وجود نداشت) و نه استاد دانشگاه، کارمند شرکت نفت بود و در این کار پیشاهنگ. آنچه در کار حمیم متجلی است یکی صفات بزرگ شخصی اوست و دیگری روح زیبای زمانه او که متأسفانه بعضی از ما روشنفکران سعی کرده ایم تا حد امکان آن را از نسلهای بعد پنهان نگاه داریم تا با کوچک کردن آن، دیگران را بزرگ کنیم. زمانه، به نظر بنده، زمانه زیبایی بود. مردم ما می خواستند پنجره ای را که به جهان باز کرده بودند، بزرگ تر کنند. می خواستند پیشرفت کنند، می خواستند عقب ماندگیها را جبران کنند، می خواستند به قول خودشان برسند به ملل راقیه. راه این کار البته دسترسی به دانش و ادب و فرهنگ غرب بود، و ابزار آن، ترجمه آثار علمی و ادبی غرب و اینجا بود که نتایج خدمات سلیمان حمیم آشکار شد.

بازی برگردیم به فرهنگ هزاره. نکته ای که عرض کردم در کار دکتر حق شناس دیده می شود ظرافت طبع و حساسیت ایشان به زیر و بم معانی الفاظ است.

بیتی از سعدی به خاطر آمد که می فرماید:

پیششان شود گل ز باد سحر

نه هیزم که نشکافدش جز تبر

از نظر اینکه این فرهنگ به درد مترجمین می خورد بنده کاملاً با دکتر خزاعی فر هم عقیده هستم و فکر می کنم که انتشار آن، رویداد مهمی در فرهنگ ما شده است، و اصلاً این نامگذاری خیلی جانب است. زیرا به آنچه که فرانسویها می گویند دیکسیونر و انگلیسیها می گویند دیکشنری ما می گوئیم فرهنگ. از این واژه تساویاً برای نامیدن یک چنین کتابی استفاده می کنیم، یعنی برای لغت نامه و همچنین برای آنچه در فرنگی به آن می گویند کولتور یا کالچر و شاید این خودش حکایت از ذوقی سرشار در کار ایرانی دارد. به هر حال من فکر می کنم که ما امروز چه بخواهیم چه نخواهیم باید بیش از هر وقت در گذشته سعی داشته باشیم دانش غربی را به جامعه خودمان منتقل کنیم، اما ملت ما در این کار هنوز قدری جوان است و مسلماً این نیاز در آینده روزافزون خواهد بود. وقتی که به سیل ترجمه هایی که در بازار جاری است نگاه می کنم، بعضی اوقات تأسف می خورم، زیرا می بینم توانمان برای رفع نیازهای علمی و فرهنگی متناسب با احتیاجمان نیست. بعد از انقلاب به علت محدودیتهایی که در اعزام دانشجویان به خارج ایجاد شد، رابطه زنده و مستقیم نسل جوانمان با غرب تقریباً قطع شد. آثار منفی این امر امروز نمایان است. از مترجمین توقع داریم که کتابهای آراسته و پیراسته تحویل ما بدهند، غافل از اینکه بسیاری از آنها این فرصت و امکان را نداشته اند که به غرب بروند و زبانهای اروپایی را در خود آن کشورها بیاموزند. بنابراین نیاز به داشتن فرهنگهای معتبر بسیار جدی است. به این جهت، بنده تألیف این فرهنگ را درخور هرگونه قدردانی می دانم. البته هیچ کار بشر هرگز در حد کمال مطلق نیست.

ترجمه هم واژه وسیعی است. ترجمه چه چیز؟ ترجمه کتاب فیزیک یا فلسفه یا علوم اجتماعی یا رمان یا شعر؟ اینها هرکدامشان مبحثی جداگانه است، و هر مترجمی ممکن است از نظر کار خودش نواقصی در یک فرهنگ ببیند. مثلاً خود بنده که سر و کارم بیشتر با فلسفه است، گاهی می بینم فرهنگ هزاره از جهت برخی معادلهای فلسفی رایج، قدری ضعیف است. احتمال دارد برای یک اقتصاددان یا شیمی دان یا مهندس ساختمان نیز همین طور باشد. بدیهی است دلیل این مشکل این است که فرهنگ هزاره یک لغت نامه عمومی است نه تخصصی، و از حد معینی به بعد مترجم باید به فرهنگهای تخصصی رجوع کند. با این حال، دایره کاربرد فرهنگ هزاره حتی به رغم عمومی بودنش، بسیار وسیع است، و مؤلفان محترم، به نظر من، نهایت سعی کرده اند که تا حد امکان پاسخگوی نیازهای بیشتری باشند.

همان گونه که می دانید زبان انگلیسی دارای بعضی ویژگیهاست که کار فرهنگ نویسی را دشوار می کند. یکی از بزرگ ترین این دشواریها مسئله اصطلاحات و تعییرات اصطلاحی است یا ترکیبهای از فعل و حرف یا قید که بسیار مهم است و همیشه خارجها را به اشتباهات مضحک می اندازد و متأسفانه در بسیاری از فرهنگهای انگلیسی - فارسی توجه کافی به آن نشده است. مثلاً اگر شما به یک فرهنگ بزرگ انگلیسی - فرانسه نگاه کنید، می بینید در برابر هر یک از این ترکیبات یک ترجمه جداگانه و مستقل آمده است. مثلاً واژه به ظاهر ساده put را در نظر بگیرید که در یکی از فرهنگهای جدید ما (تألیف یکی از استادان ارجمند زبان شناسی) تنها یک دهم یک ستون به آن اختصاص داده شده است ولی در فرهنگ هزاره شش ستون کامل، یعنی ۶۰ برابر بیشتر! و تازه باز هم ترکیبها و معنایی هست که نیامده و از قلم افتاده است، و وقتی همین مدخل را در فرهنگ هزاره با فرهنگ فرانسه - انگلیسی / انگلیسی - فرانسه روبرو و کالینز چاپ ۱۹۹۹، مقایسه کنید آن وقت به عظمت مشکل پی می برید. نداشتن فرهنگهای دوزبانه خوب و کامل تاکنون یکی از ریشه های اغلب گرفتاریهای مترجمان ما بوده است. مترجم جوانی که بنا به عللی که اشاره شد نه امکان تحصیل در خارج را داشته و نه اینجا به یک فرهنگ جامع و قابل اعتماد دسترسی دارد، چگونه میتواند مطمئن باشد که آنچه برکنار بماند؟ نتیجه، این ترجمه های عجیب و غریبی است که مثل سیل جاری است و نه تنها خائن به متن اصلی است، بلکه با ترکیبات و تعییرات من درآوردی، زبان فارسی را تخریب می کند. بنده به جرئت می گویم که امروز دست کم در پنجاه درصد از ترجمه های فارسی (اعم از کتاب یا مقالات مطبوعات و اعم از مطالب علمی یا هنری و ذوقی) خواننده به هیچ وجه نمی تواند مطمئن باشد که آنچه می خواند - صرف نظر از دقایق و ظرایف - آن چیزی است که مقصود نویسنده اصلی بوده است. و چنانکه عرض کردم یکی از علل بزرگ این وضع، نداشتن فرهنگهای خوب و جامع و شایان اعتماد بوده است. بنابراین، انتشار فرهنگ هزاره را واقعاً باید یک رویداد فرهنگی مهم در جامعه ما دانست که پیامدهای خوب و مطلوبش الان قابل محاسبه نیست، ولی مسلماً هرچه زمان بگذرد بیشتر خواهد شد و آن وقت نسلهای آینده باید از دکتر حق شناس سپاسگزاری کنند و به نیکی نام ببرند.

نکته دیگری که دوستان به اختصار اشاره کردند و بنده می خواهم قدری دامنه اش را بسط بدهم، روش کلی و اساسی فرهنگ نویسی است. فرهنگ نویسی در اصول دو گونه است: یکی فرهنگ نویسی دموکراتیک است، یکی فرهنگ نویسی اقتدارگرا. فرهنگ نویسی دموکراتیک یا به اصطلاح «توصیفی» یا descriptive

آنچنان روشی است که آنچه را اهل زبان به کار می برند، می آورد و ارزش داوری نمی کند و به گویش مردم و به اهل آن زبان احترام می گذارد. فرهنگ نویسی اقتدارگرا یا «دستوری» (prescriptive) که شاید بشود از آن به فرهنگ نویسی «علمایی» تعبیر کرد، می گوید آنگونه بنویسید که من می گویم. به دلایل بسیار که بر کسی هم پوشیده نیست مابه تمرین دموکراسی نیاز داریم، در همه چیز و مسلماً زبان هم از آن مستثنی نیست و من تصور می کنم که فرهنگ هزاره از جمله فرهنگهایی باشد که مایه و پایه بسیار خوبی برای احترام به مردم، احترام به زبان مردم، احترام به فرهنگ مردم است و بنده به سهم خود سپاس عمیق خودم را نسبت به جناب دکتر حق شناس، دکتر سامعی و خانم انتخابی عرض می کنم.

در عین حال تکمله ای هم دارم و آن این است که انگلیسها می گویند پایه و مایه شکست هر مردی زن است. منتهای در مورد



علی محمد حق شناس

موفقیت، چیزی گفته نشده. بنده می خواهم آن طرف معادله را اضافه کنم و عرض کنم ما که از این فرهنگ استفاده می کنیم، واقعاً باید درود بفرستیم به خانم ژاکلین حق شناس که در تمام این سالها یاور و پشتیبان آقای دکتر حق شناس بوده اند و کمکهای بسیار مؤثری به تألیف این فرهنگ کرده اند که جناب امامی به یکی از آنها اشاره کردند و آن موضوع نمونه خوانی انگلیسی بود، ولی بنده چون با اخلاق و روحیات آن بانوی فاضل و محترم آشنا هستم، یقین دارم که سهم ایشان به مراتب بالاتر و بیشتر بوده است. بنابراین می خواهم عرض سپاسی خدمت ایشان نیز داشته باشم.

■ حسن هاشمی میناباد: ایران سرزمین شگفتیهاست و معادلات جهانی را بر هم می زند. آر. ک. هارتمان، نویسنده فرهنگ فرهنگ نگاری و از فرهنگ نگاران و فرهنگ نویسان برجسته بین المللی، در این کتاب ذیل مدخل «فرهنگ نگاری دوزبانه» موضوعی را مطرح می کند که برای من جالب توجه و تأمل برانگیز

است. او می‌نویسد: «گرچه فرهنگ‌نگاری دوزبانه از نظر تألیف، از سنت دور و درازی برخوردار است و در برخی از جوامع زبانی، این فرهنگها نخستین فرهنگها در آن زبانها بوده‌اند، این حوزه به لحاظ نظریه‌پردازی و معیارهای عملی و حرفه‌ای، از فرهنگ‌نگاری تک‌زبانه عقب مانده است». در ایران به لحاظ نظریه‌پردازی کار خاصی صورت نگرفته. کسانی که داعیه‌دار این کار و صاحب کرسی و تشکیلات‌اند مقالات درخوری نوشته‌اند، چه برسد به تألیف کتابهای اصولی و غیراصولی. در بررسی مطالب نظری که در مورد فرهنگ‌نویسی نوشته شده، یاد مطلبی افتادم که دکتر سامعی در مقاله خودشان در آدینه، ویژه فرهنگ و فرهنگ‌نویسی گفته‌اند؛ یعنی «نگاهی که غم می‌افزاید» شگفت اینک فرهنگ هزاره و فرهنگ معاصر دکتر باطنی خلاف این مدعا را در ایران ثابت کرده است، یعنی در

یعنی اگر Millenium English - Persian Dictionary Farhang Moaser را به فارسی ترجمه کنیم می‌شود: فرهنگ هزاره انگلیسی - فارسی فرهنگ معاصر.

من با معادل انگلیسی این کتاب و ترجمه معکوس آن موافقم یعنی با فرهنگ هزاره انگلیسی - فارسی و عرض کردم این اثر در عرف هم خیلی زود اسم فرهنگ هزاره گرفته است.

■ **حق شناس:** فرمودید عنوان انگلیسی را اگر ترجمه بکنیم جور دیگری می‌شود، خوب در این کار اگر به قول زبان‌شناسها از هسته گروه اسمی شروع کنیم و بعد به سراغ وابسته‌های آن برویم، عنوان کتاب می‌شود فرهنگ انگلیسی - فارسی هزاره فرهنگ معاصر. شما درست می‌فرمایید، عنوان انگلیسی دقیقاً با ترجمه عنوان فارسی یکی نیست، اما اجازه بدهید در پراکنش بگویم که در اینجا از نقش ژاکلین حق شناس صحبت شد؛ خوب یکی از نقشهای او درست در همین جا بود، ما داشتیم برای آن اسمی پیدا می‌کردیم - البته اسمی انگلیسی که معادل اسم فارسی آن باشد و دیدیم که اگر بخواهیم برای اسم فارسی در زبان انگلیسی از طریق ترجمه برابریابی کنیم آنچه بیرون می‌آید، به لحاظ انگلیسی ناخوشایند است. به هر حال، چندین شکل پیشنهادی به دست آوردیم و چندین شب و چندین روز تلاش کردیم تا به همت نرگس انتخابی، دکتر سامعی و ژاکلین حق شناس، به هر ترتیب بود به این نتیجه رسیدیم که بهترین ترجمه همین است که می‌بینید. می‌دانید که اسم انگلیسی این فرهنگ یک گروه اسمی بسیار سنگین است و ترجمه‌اش به آسانی صورت نمی‌گیرد. باید ساخت فارسی آن را می‌شکستیم، در عین حال باید حرمت ناشر را هم نگاه می‌داشتیم که می‌خواست - و حق هم داشت که بخواهد - که اسم مؤسسه او هم در عنوان کتاب حتماً بیاید. این شد که می‌بینید عنوان فارسی و انگلیسی تا حدودی با هم تفاوت دارند.

■ **هاشمی میناباد:** ما سه فرهنگ زبان آموز داریم که در قالب یک فرهنگ دوزبانه تجلی پیدا کرده. شما روشن بفرمایید که روش تلفیق این سه فرهنگ چه بوده. ما از یک طرف، فرهنگهای زبان آموز را داریم که برای زبان‌آموزان خارجی نوشته شده‌اند. این فرهنگها با فرهنگهای عمومی مفصل و نیمه مفصل ویژه انگلیسی‌زبانان و یک فرهنگ تقریباً فشرده رومی‌زبان دانشگاهی تلفیق شده‌اند. این فرهنگ دانشگاهی یعنی *Dictionary Webster's New world* از نظر نوع و تعداد واژگان یک پله بالاتر از فرهنگهای زبان آموز است. فرهنگهای زبان آموز بیش از هشتاد هزار مدخل دارند. فرهنگ وبستر بزرگ یعنی *Dictionary Webster's third new International* به سرویراستاری فیلیپ بیباک گرو ۲۵۰ هزار مدخل دارد و فرهنگ رندم هاوس ۲۶۰ هزار مدخل. اما مؤلف آن فرهنگ آمریکایی سوم را با اطلاعاتی که در مقدمه داده‌اید دقیقاً نمی‌دانم. شاید با توضیحی که در مقدمه جلد اول در مورد ویراست دانشگاهی آن (*Colledge edition*) داده‌اید مؤلفش ویکتوریا نوفلت باشد.

■ **حق شناس:** الان حضور ذهن ندارم، ما آن قدر در متن غرق شده بودیم که به حاشیه نمی‌رسیدیم ولی می‌توانیم مراجعه کنیم و نام مؤلف را به شما بگویم.

■ **هاشمی میناباد:** به هر حال، باید به مقدمه فرهنگ هزاره مراجعه کنیم. اگر ویراست دانشگاهی باشد، باید حدود ۱۵۰ هزار مدخل داشته باشد. این فاصله ۸۵ هزار فرهنگ هزاره با ۴۵۰ هزار فرهنگ وبستر و ۲۸۰ هزار فرهنگ رندم هاوس خیلی زیاد است و انتخاب مدخلها و مدخل‌گزینی بسیار مشکل‌تر.

از طرف دیگر، در این کتاب سه فرهنگ عمومی آمریکایی در یک فرهنگ هزاره هست و هیچ فرهنگ عمومی بریتانیایی در این



دکتر سامعی

ایران فرهنگ‌نویسی دوزبانه به مراتب از فرهنگ‌نویسی تک‌زبانه جلوتر است. ما از فرهنگهای تک‌زبانه چیزی که بوی «امروزم» بدهد، غیر از فرهنگ فارسی امروز صدی افشار نمی‌بینیم.

فرهنگ هزاره از نظر اشتغال به معادلهای حساب شده و سنجیده، اصطلاحات و ترکیبات اصطلاحی، اطلاعات بافتاری - به قول خود مؤلفان محترم - شکستن قواعد سنتی معادل‌گزینی در فرهنگ دوزبانه واقعاً سرآمد است و آن حسنهایی که پیش از این، استادان محترم فرمودند در مورد فرهنگ هزاره کاملاً درست است.

فرهنگ هزاره نقطه عطف کتاب مرجع به طور اعم و فرهنگ‌نویسی دوزبانه به طور اخص است؛ و تعبیر شاعرانه‌ای که استاد فولادوند در مورد تأثیری که بر آینده خواهد داشت و آنچه که آقای دکتر خزاعی فرمودند به حق و سزاوار است. این فرهنگ با ویژگیهایی که دارد در بهبود ترجمه هم مؤثر خواهد بود.

عنوان فرهنگ ظاهراً به اختصار به فرهنگ هزاره معروف شده. عنوان کامل آن فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی - فارسی است. اما ترجمه معکوس عنوان انگلیسی می‌شود: فرهنگ هزاره انگلیسی - فارسی فرهنگ معاصر،

پیکره نیامده، اگر چه فرهنگهای زبان آموز همگی بریتانیایی هستند و عناصر امریکایی را هم شامل می شوند. این نکته ارتباط پیدا می کند با حجم فرهنگی که آقای امامی فرمودند. اساس کار برای ارزیابی حجم فرهنگ دوزبانه معیاری است که مری هاس در همان کنفرانس فرهنگ نگاری که دکتر خزاعی فر فرمودند مطرح کرده است. او معیارهایی مطرح کرده که از جمله فشرده بودن فرهنگ دوزبانه است و می گوید این کتاب از فرهنگهای دانشگاهی تک زبانه یا فرهنگهای رومیزی تک زبانه بزرگ تر نباشد. پس فرهنگ دوزبانه پنج یا شش جلدی منتفی است. اما حجم فرهنگ دوزبانه باید چه قدر باشد؟ در طبقه بندی به لحاظ حجم، این فرهنگها را داریم: مفصل، نیمه مفصل، دانشگاهی، رومیزی، دبیرستانی و جیبی. فرهنگهای دانشگاهی طبق نظر سیدنی لاندو در کتاب فرهنگها: هنر و صناعت فرهنگ نگاری بین ۱۵۰ تا ۱۷۰ هزار مدخل دارند و کلارنس بارنهارت، که خودش فرهنگ نگار بزرگی است، رقم ۱۳۰ تا ۱۶۰ هزار مدخل را به دست می دهد. بعضیها فرهنگ دانشگاهی را مترادف فرهنگ رومیزی می دانند؛ بعضیها آن را مستقل می دانند و رقم ۱۰۰ هزار مدخل را برای آن به دست می دهند.

فرهنگ هزاره ۵۵ هزار مدخل فرعی اصلی و ۳۰ هزار عبارت و اصطلاح و ضرب المثَل و تکیه کلام و جمله با معنای خاص و جز آن دارد. این تعداد با آماری که مطرح کردیم، و نیز با مقایسه با معیار مری هاس، با رقمی کوچک تر از ۱۳۰ تا ۱۵۰ هزار مدخل فاصله زیادی دارد. محدودیتهای کار مؤلفان و امکانات ناشر را اگر در نظر بگیریم، می توانیم بگوییم که از این بیشتر امکانش نبوده؛ ولی این توجیه پذیرفته نیست.

اصطلاحات علمی و فنی و تخصصی در فرهنگ هزاره کمتر از حد متعارف است. منظورمان این نیست که تمام اصطلاحات رشته های علمی و فنی و حرفه ها و مشاغل در این کتاب باید بیاید؛ از میان واژگان تخصصی و فنی تنها آن دسته از عناصری که در متون عمومی کاربرد دارند در فرهنگ دوزبانه - و نیز تک زبانه - ثبت می شوند. در بررسی ای که در فرهنگ هزاره از نظر نوع اقلام واژگانی کردم متوجه شدم که تعداد اختصارات این کتاب، در مقایسه با فرهنگهای دوزبانه انگلیسی به ایتالیایی، روسی، عبری، و مجاری آکسفورد، بسیار زیاد است.

فرهنگ هزاره در معادل یابی و معادل گزینی سنت شکنی بسیار بجایی کرده است. معادل های فرهنگهای دوزبانه قبلی معمولاً یک یا دو کلمه ای اند. در گذشته این الزام دقیقاً رعایت می شد که برای اسم حتماً باید معادل اسمی داد و برای صفت حتماً معادل صفتی. معادلها هم حتماً باید کلمه یا عبارت بودند. در غیر این صورت، کار فرهنگ نویس اشکال داشت و باید آن را به هر زحمتی «اصلاح» می کرد. فرهنگ هزاره این سنت و این لزوم مالا یلزم را شکسته است. معادل هایی را در این کتاب می بینیم که یک یا چند بند یا حتی جمله وار است. مثلاً:

ragging

[درد، شک و غیره] که دست از سر آدم بر نمی دارد

nameless

[جنایت و غیره] که اسمی / نامی رویش نمی شود گذاشت

nail down

کسی را وادار کردن که بگوید چه می خواهد بکند / چگونگی فکر می کند

impressively

آن قدر... که آدم را تحت تأثیر قرار می دهد/ می داد

impregnately

آن چنان... که نمی شود تسخیرش کرد؛ آن چنان... که نمی شود

ردش کرد

broody

[زن] که دلش بچه می خواهد

neglegted

مورد بی توجهی قرار گرفته

jeering

که مسخره می کند، که ریشخند می کند

این روش علاوه بر تسهیل درک معنا، به مترجمان کمک می کند تا در ترجمه دقیق عمل کنند. به مترجم کمک می کند که جمله های درست و حسابی و شسته و رفته ای از کار در بیاورد. این روش به مترجم این امکان را می دهد که بتواند معادل را به راحتی در متن ترجمه اش حل کند و دچار مشکل «خشکه چین کردن» واژه ها در جمله و متن نشود.

این موضوع با آنچه که در فرهنگ هزاره به اسم «اطلاعات بافتاری» آمده ارتباط پیدا می کند. اطلاعات بافتاری از ابتکارات فرهنگ هزاره در فرهنگ نویسی دوزبانه ایران است. این کار در غرب هم در فرهنگهای دوزبانه و هم تک زبانه سابقه ای قدیمی دارد، اما در فارسی پیشینه چندانی نداشته است. این کار را دکتر باطنی در فرهنگ دوزبانه عمومی شروع کردند، اما گستره آن کم بود. تعبیر من از meaning discrimination که دکتر خزاعی فر فرمودند با تعبیر ایشان متفاوت است. تعبیر من معادل اطلاعات بافتاری فرهنگ هزاره است. خودم به این مفهوم عنوان توضیحات تکمیلی داده ام. توضیح تکمیلی یعنی شرح و توصیف اضافی ای که برای روشن شدن هر چه بهتر و بیشتر معادل های زبان مقصد، قبل یا بعد از معادل اصلی، داده می شود. برای این مفهوم در فرهنگ نویسی انگلیسی، اصطلاحات مختلفی به کار می رود، مثلاً semanticization (معنابخشی)، disambiguation (ابهام زدایی)، specification (تخصیص معنا)، semantic gloss (شرح معنا)، meaning discrimination (تمیز معنایی).

این ابتکار فرهنگ هزاره تحولی در فرهنگ نویسی ایرانی است که کار مترجمان را نیز راحت تر می کند و مشکل «ترجمه به ضرب و زور دیکشنری» را کم می کند. «ترجمه به ضرب و زور دیکشنری» کار مترجمان ناشی و تازه کار یا نا آشنا به موضوع مورد ترجمه است. آنها معادلها را از فرهنگ عمومی و تخصصی پیدا می کنند و در ترجمه فارسی کنار هم ردیف می کنند، بدون اینکه به همایی واژگان و شیوه استفاده از معادل در متن فارسی توجهی داشته باشند. آنها در واقع با ردیف کردن معادلها در کنار هم، کاری می کنند که در بنایی به آن «خشکه چین کردن» می گویند. حاصل کار را مترجم خودش هم نمی فهمد. فرهنگ هزاره با آوردن اطلاعات بافتاری این ضعف مترجمان ناشی و نا آشنا را حل می کند. تازه برای مترجمان وارد هم خیلی مفید و یاری رسان است.

فرهنگ هزاره، شاهد تصویری ندارد و این به نظرم ضعف به ویژه فرهنگ دوزبانه است، گرچه دکتر سامعی در مقاله جالب «فرهنگ دوزبانه چیست» نبودن شواهد تصویری را توجیه کرده اند.

■ **رضی خدادادی (هیرمندی)**: با توجه به کمبود وقت فکر می کنم از مسائلی مثل تجلیل بگذریم، چون جامعه فرهنگی و جامعه با فرهنگ ما در گذر زمان از این فرهنگ تجلیل خواهد کرد و از دیدگاه فلسفی، مسئله به یک محدوده پنجاه ساله که دوستان اشاره کردند، محدود نخواهد شد.

به نظر می رسد مسئله تقسیم و تفکیک اطلاعات واژگان شناختی

به حوزه‌های معنایی که در اینجا مطرح شد اساساً مستلزم یک نوع تحقیق در خود زبان فارسی هم بوده، یعنی من این را یکی از ویژگیهای فرهنگ هزاره می‌دانم که نوعی تحقیق در لایه‌های معنایی معادلهای فارسی هم انجام داده است.

موضوع بعدی شیوه فهرست کردن زیرمدخلهای اصطلاحی است که در مقاله «نقدی بر فرهنگ هزاره» (حیات نو شماره ۳۵۷، مورخ ۶ شهریور ۸۰) به تفصیل درباره آن توضیح داده‌ام و در اینجا به اشاره‌ای در این مورد اکتفا می‌کنم. دکتر حق‌شناس در بخش «ساختار و راهنمای استفاده از فرهنگ» گفته‌اند که زیرمدخلها «خود آمیزه

سؤال این است که اگر ملاک تقدم و تأخر معادلهای، تداول عموم مردم بوده، می‌بایست کامپیوتر اول قرار می‌گرفت و اگر ملاک، معادلهای فرهنگستانی بوده، باید رایانه در اول واقع می‌شد. مثال دیگر واژه automobile است که برای آن چهار معادل به ترتیب زیر آمده است: اتومبیل، ماشین، خودرو، سواری. می‌دانیم که اتومبیل در گفت‌وگوی روزمره قشرهای مختلف گویشوران فارسی کمتر کاربردی دارد، حال آنکه در اینجا به عنوان معادل اول آمده است. البته تقدم این معادل قابل توجیه است، زیرا واژه automobile مخصوصاً در انگلیسی آمریکایی جنبه رسمی دارد، اما آنچه توجیه‌ناپذیر به نظر می‌رسد



نامتجانسی است از انواع جمله‌ها و عبارات و جز آنکه با هیچ شیوه الفبایی، معنایی و یا ساختاری نظم‌پذیر نیستند، حال آنکه به رغم این «نظم‌ناپذیری» در فرهنگهای معتبری چون آکسفورد و لانگمن نوعی نظم الفبایی برای این اصطلاحات ایجاد شده است. به عنوان مثال دلیلی ندارد که ما در فرهنگ هزاره get used to را قبل از get lost بیاوریم و از این قبیل. در این مورد کار آماری مختصری که انجام دادم این بود که برای پیدا کردن چند اصطلاح روزمره (idiom) در فرهنگ هزاره و فرهنگ لانگمن وقت گرفتیم. نتیجه این شد که با وجود آنکه زبان مادری‌ام فارسی است، یافتن اصطلاحات در فرهنگ لانگمن وقت کمتری گرفت.

مسئله دیگری را هم آقای امامی مطرح کردند که معدودی واژه‌های لازم و روزآمد در این فرهنگ از قلم افتاده که از آنها در اینجا اسم نمی‌برم.

آخرین نکته‌ای که می‌خواهم مطرح کنم موضوع تقدم و تأخر برخی معادلهاست. به سه معادل اکتفا می‌کنم. برای واژه computer سه معادل به ترتیب زیر آمده است: حسابگر، کامپیوتر، رایانه. حال

ترتیب قرار گرفتن معادلهای واژه بسیار رایج car است که به این صورت آمده: خودرو، اتومبیل، ماشین، سواری. همه می‌دانیم که واژه خودرو عمدتاً در زبان رسمی اداری و از جمله در گفتار پلیس راهنمایی به کار می‌رود و در میان عموم گویشوران اعم از تحصیلکرده و غیر تحصیلکرده رایج نیست. همین موضوع در مورد معادلهای Judgement day نیز صادق است که به ترتیب آمده: (مذهب) روز داوری، روز جزا، روز قیامت که به نظر می‌رسد ترتیب معکوس آن مناسب‌تر بود.

به هر حال این اشکالات جزئی اگر وارد هم باشد، از سترگی کاری چون فرهنگ هزاره چندان چیزی کم نمی‌کند.

■ حق‌شناس: خوب در پاسخ به لطفها و محبتها و نظرها و نقدهای اساتید صاحب‌نظر، با استعانت از حافظه، باید بگویم که: گریه شام و سحر شکر که زایل نشد

قطره باران ما گوهر یکدانه شد
خدا را شکر که حاصل رنج ما مورد قبول صاحب‌نظران واقع شد. من، از این بابت، به این حاصل مغرورم و می‌دانم که همکارانم

هم همین طورند. کاش خانم نرگس انتخابی هم در جمع ما بود تا شریک شادی ما از حسن استقبال شما می شد. اجازه بفرمایید به پاس حقوق همکارانم به این نکته اشاره کنم که بنده پیرترین عضو گروه مؤلفان و نیز گروه دست یاران هستم، به همین دلیل هم ممکن است مثل یک درخت لُخت و پیر که درختهای نورسته و جوان را در سایه خود فرومی پوشاند، همکارانم را طوری در محاق قرار دهم که به کلی نادیده شوند و جرئت نفس کشیدن هم پیدا نکنند. می خواهم بگویم سهم هر یک از ما در تهیه، تولید و تدوین این فرهنگ واقعاً چشمگیر و فراموش ناشدنی است. در آن میان نقش دکتر سامعی واقعاً تعیین کننده بوده است. البته دوستان دیگری هم در همین جمع هستند که صادقانه و صمیمانه به تولید این فرهنگ کمک کرده اند.

یادم هست وقتی که ضمامم را تهیه می کردیم، همکاران جوان ما که حالا در دوره دکتری تحصیل می کنند (از جمله خانم حیات عامری، خانم آزینا عباسی که اتفاقاً در اینجا هم تشریف دارند) چنان سخت کوشانه و سختگیرانه کار می کردند یا کارها را نقد می کردند که گاهی نفس مرا می گرفتند، خوب، سختگیرهای همین دوستان و همکاران سبب شده چنین فرهنگی به وجود آید.

تکرار می کنم (چون می ترسم که خدای نخواستہ سهم همکارانم فراموش بشود) که سهم دوستان من به اندازه من است. نرگس انتخابی اگر با ما نبود بی تردید بخشی از ارزش و امتیاز این فرهنگ از میان می رفت. دکتر سامعی که از روز اول ندای وجدان من فصل من بود و هنوز هم وجدان من فصل من هست و امید که در آینده هم باشد، صمیمانه در استوار نگه داشتن قدمهای ما - لاقلاً من یکی - در تمام راهی که پیش گرفته بودیم، نقش بسیار مؤثری داشت و نقدهای او به اضافه غنای زبان شناختی اش و غنای دانش زبان فارسی اش در تکوین این فرهنگ همان اندازه مؤثر بوده که من بوده ام. از این گذشته، من از مصاحبت این مرد نازنین بهره های فراوان برده ام. شبهای فراوان با هم نشستیم و شعر خوانده ایم و جلسات متن خوانی داشته ایم و چه بهره ها که من جداً از او برده ام.

اما در مورد انتقادهایی که شده، اعم از انتقاد استاد بزرگوار دکتر خزاعی فر، یا انتقادهای دوست بزرگوار و جوان و سخت کوش و همکارم آقای هاشمی میناباد و دوست عزیزم آقای رضی خدادادی، همه درست است و ما به چشم منت می پذیریم. و بی تردید مورد توجه قرار خواهیم داد. ولی باید بگویم که برخی نکات انتقادی که در اینجا مطرح شدند، نکات بسیار ریز هستند و اگر ما بخواهیم در اینجا طرحشان بکنیم وقت زیادی می گیرد. من از همه دوستان استدعا دارم که اینها را مکتوب کنند و برای ما بفرستند. به شما اطمینان می دهم که تک تک انتقادهای رسیده را یا خودم و یا دوستان همکارم ملحوظ خواهند کرد. ناشر محترم ما هم بی تردید پاس لطف شما به فرهنگ ما را خواهد داشت.

اجازه بدهید در اینجا پیش از هر چیز دیگر به سهم ناشر در تکمیل این اثر اشاره کنم. آقای داوود موسایی، این مرد بزرگوار که در پیشگفتار فرهنگ هزاره هم تا آنجا که قلمم یاری می کرد از او سپاسگزاری کرده ام، در پیدایش این فرهنگ در مقام ناشر به اندازه دیگران مؤثر بوده است. ایشان به یاری شَم طبیعی و خاصی که دارد، دریافته بود که نیازی واقعی به فرهنگی نو در این مملکت وجود دارد. در نتیجه صمیمانه و صبورانه پای این فرهنگ نشست و هرگونه هزینه لازم را به بهترین وجه و با روی گشاده متقبل شد. هرگاه فرهنگ تازه ای به بازار می آمد و ما از او می خواستیم نسخه ای از آن برایمان تهیه کند، در عرض یک یا دو هفته بلافاصله می فرستاد و با قیمت های گزاف - گاه بالغ بر ۴۰۰ هزار تومان - فرهنگ مزبور را برای ما تهیه می کرد.

متأسفانه وقت تنگ است و من ناگزیرم به همین اندازه بسنده کنم، گرچه حق او به مراتب بیشتر از اینهاست.

در این میان شخص دیگری هم هست که حق بزرگی به گردن فرهنگ هزاره و گردن ما دارد، من مصرأ می خواستم با ذکر نام از ایشان سپاسگزاری شود، ولی گویا خودشان اسمشان را قلم زدند. باری آن شخص آقای کیخسرو شاپوری است. وجاهت صوری، آرایش بدیع و روال منطقی فرهنگ هزاره همراه با نوآوریهای موجبی که در صفحه آرایی این فرهنگ می بینیم عمدتاً حاصل دقتهای او و بازتاب روح لطیف او است؛ گو آنکه، باز در این موارد هم، سهم بسزای آقای داوود موسایی به هیچ روی اندک نیست.

آقای شاپوری سه - چهار بار، آرایش فرهنگ هزاره را با دید و درایت کتاب شناسانه و کتاب پردازانه ای که دارند، عوض کردند و اگر اینک می بینیم که کتاب دارای صورتی زیباست، آن زیبایی تا حد خیلی زیادی نتیجه کارهای ایشان است. جناب محمدخانی خواستند که علت انتخاب کلمه «هزاره» را برای نامگذاری این اثر برای شما بگویم؛ راستش می دانید که فرهنگهای پیشین به اسم مؤلف شناخته شده بودند؛ مثل فرهنگ حبیب، آریان پور و جز آن. ما می دانستیم که اگر اسمی برای این فرهنگ نگذاریم چه بسا که کل اثر به نام بنده تمام بشود و من این را نمی خواستم. همان طور که گفتم، دوستان من هم به اندازه من در این کار سهم داشتند. دکتر سامعی پیشنهاد کرد که برای آن اسمی بگذاریم؛ چه اگر این فرهنگ اسم معینی داشته باشد، دیگر به اسم یکی از پدیدآورندگان شناخته نمی شود، بلکه به اسم خودش شناخته می شود. نشستیم و اندیشیدیم و دیدیم که در آستانه هزاره جدیدی هستیم و این فرهنگ چه بسا نخستین فرهنگی باشد که در ایران در این هزاره منتشر می شود، پس اسم آن را فرهنگ هزاره گذاشتیم. البته می دانیم که این نامگذاری یک کم بلند پروازانه و حتی خودبینانه است، ولی فکر کردیم فرصت خوبی برای این انتخاب به دست آمده، فرصتی که تا هزار سال دیگر دوباره تکرار نمی شود. خوب، این هم از وجه تسمیه فرهنگ هزاره.

نکته دیگر اینکه هر فرهنگی که برای اولین بار منتشر می شود، خواه دو زبانه، خواه یک زبانه، در حقیقت حکم یک پیشنهاد را دارد که باید حک و اصلاح شود. فرهنگ متعلق به همه مردم است. همه مردم باید در تکمیل آن شریک شوند. شما همه باید در نقد و اصلاح این پیشنهادی که ما مطرح کرده ایم، مشارکت کنید. بدون کمک شما این فرهنگ به کمال خود نمی رسد. ما خوب می دانیم که در این اثر خلأ و کمبود فراوان هست. نکته ای که آقای خدادادی در ضرورت جابه جا کردن برابرها فرمودند، البته قابل تأمل است، ولی شما در نظر داشته باشید که این فرهنگ چهار - پنج بار ساختارش عوض شده و همه هم به خاطر بهتر شدن آن بوده است. (از این نظر هم جا دارد که از آقای شاپوری و آقای موسایی تشکر کنیم که وقتی می خواستیم این قبیل تغییرها را در کار صورت دهیم، هر دو می پذیرفتند و هزینه اش را می پرداختند، خودشان هم گاه پیشنهاد تغییر سرتاسری کتاب را می دادند.) باری اجازه بدهید دکتر سامعی، بحث را دنبال کنند. ■ سامعی: اگر اجازه بدهید من به بعضی از نکاتی که اشاره شد پاسخی بدهم. فکر می کنم اگر پاسخ داده نشود، شاید فضای ناخوشایندی به وجود بیاید. آدمی که فریاد می زند دلش می خواهد انعکاس صدایش را بشنود. عده ای در اینجا آمده اند، صحبت کرده اند، نقد کرده اند، بررسی کرده اند. به هر حال واکنش مؤلفان مهم است، حتی اینکه بگویند می پذیریم یا نمی پذیریم. در نتیجه، جدای از این مسئله که اینها ملحوظ خواهد شد، بگذارید به هر نکته ای در حد یک یا دو جمله اشاره کنم و بگویم که می پذیریم یا نمی پذیریم. چرا

می پذیریم یا چرنامی پذیریم، و از روی آن بگذریم. بحثی نخواهم کرد. آقای امامی به مسئله حجم و لغات جدید اشاره کردند. من فکر می‌کنم که حق با ایشان است ولیکن توجه داشته باشید به لحاظ حجم ما ناچار بودیم به هر حال در یک جایی متوقف شویم. نمی‌توانستیم مرتب حواسمان به این طرف یا آن طرف باشد تا مبادا لغتی از دست برود. یاد می‌آید خود شما در چند نوبت فهرست‌هایی را به ما دادید و گفتید که اینها را با بسامد زیاد در تلویزیون، رادیو، برنامه‌های خبر و مطبوعات خارجی دیده‌اید. بسیاری از آنها را همان وقت، اگر هنوز فرصتی باقی بود، وارد فرهنگ کردیم. ولی اینکه یک نظام منظم ثبت لغات داشته باشیم، جز فرهنگ‌هایی که منبع ما بودند، نه چنین چیزی نبود. از سوی دیگر می‌دانید بسیاری از این لغاتی که شما به آنها اشاره می‌کنید، بلافاصله در فرهنگ‌ها نمی‌آیند. لغات روز، چند سالی طول می‌کشد تا در ویرایش‌های جدیدتر فرهنگ‌های اروپایی یا آمریکایی وارد شوند، یعنی به تدریج از جامعه، از زبان مطبوعات به داخل کتابهای مرجع سرریز بکنند. علی‌الاصول حرف شما درست است ولیکن روش ما همیشه به ما چنین اجازه‌ای را نمی‌داد. اینکه می‌فرمایید یک فرهنگ دوجلدی باید حجم لغاتش بیش از این باشد، باید گفت که هزاره، به لحاظ حجم، در واقع یک فرهنگ دوجلدی نیست، یا خاضعانه بگویم، شاید لااقل برای ما مؤلفان چنین نباشد. مسئله صنعت چاپ و نیازهای آن در اینجا دخالت دارد. ناشر زمانی متوجه شد که حجم این فرهنگ نه آن قدر زیاد است که بتواند آن را در دو جلد منتشر کند و نه آن قدر کم است که در یک جلد. در حالت یک جلدی بسیار قشور می‌شد، مگر اینکه کاغذی را انتخاب می‌کرد که در ایران به راحتی یافت نمی‌شود و اگر هم می‌خواست آن را دو جلد بکند، دو جلد بسیار کم حجم درمی‌آمد. در نتیجه با تهی‌دانی، مثلاً همان نکته‌های کاربردی، بر حجم افزود. این نکته‌ها واقعاً بخشی از پروژه ما نبود. البته راضی هستیم از اینکه الان اضافه شده و معتقدیم که جنبه آموزشی بسیار خوبی دارد.

آقای خزاعی فر به چند نکته اشاره کردند. مهم‌ترین نکته مسئله تفکیک معنایی است و روش ما در اینجا، جز چند اصل اولیه، که من در گفتار اولیه‌ام به بعضی از آنها اشاره کردم، استراتژی خیلی مشخص نداشت. مثلاً اینکه از اول بدانیم چگونه تفکیک معنایی کنیم، از کدام منابع استفاده کنیم، حجم معادله‌ها را چگونه تنظیم کنیم و جز اینها. این پاسخی است که به آقای خدادادی هم می‌خواهم بدهم.

همان گونه که گفتیم، منبع ما در درجه اول فرهنگ‌های بریتانیایی بودند. اول روش آنها را اقتباس کردیم. وقتی شروع کردیم، فرهنگ کوئیلد هنوز منتشر نشده بود. فرهنگ لانگمن هیچ چاپ مقبولی نداشت. ادونست لرنرز در آن موقع آنقدر ایجاز را رعایت می‌کرد که ناگهان تمام معانی در یک جمله فشرده می‌شدند. وقتی شما به سراغ فرهنگ‌های آمریکایی می‌رفتید، می‌دیدید که همان یک معنای آن فرهنگ را ناگهان در پنج حوزه معنایی خرد می‌کردند. برای مادشوار بود که با فرهنگ‌های آمریکایی کار کنیم. چون از اول بنا را بر فرهنگ‌های بریتانیایی گذاشتیم. در نتیجه آهسته آهسته پیش می‌رفتیم. مسائل به تدریج برای ما طرح می‌شد. منابع تازه‌ای می‌یافتیم، فکر می‌کردیم، خودمان را تقد می‌کردیم و جلو می‌رفتیم. در بسیاری از قسمتهای این فرهنگ شما نوعی عدم یک دستی می‌بینید. این ناشی از یک روند طولانی حدوداً پانزده ساله است که از اول هم روش‌هایش مشخص نبود. روش‌هایش را تا حد زیادی از درون خودش به دست می‌آورد. بنابراین من باشما موافقم، اما ما می‌توانیم به آن سطح برسیم

به شرط اینکه بتوانیم ویرایش دیگری از این فرهنگ آماده کنیم. بنابراین علی‌الاصول ایرادهای شما درست است.

■ **حقوق‌شناس:** فکر می‌کنم لازم باشد بگویم بیشتر این اشکالات که دکتر سامعی به آنها اشاره کرد به حروف A, B, C, D مربوط است.

■ **سامعی:** بله، این هم هست. اوایل با روش دیگری کار می‌کردیم. از حرف F به بعد بعضی از روش‌هایمان تغییر کرد. شاید از حرف P به بعد، که دوره دوم کار ما بود، اساساً تمام روش‌هایمان تغییر کرده بود، منابع ما کاملاً عوض شده بود، نگاهمان به فرهنگ نوع دیگری بود. بنابراین حتی در قسمتهای مختلف این کار ممکن است شما این اشکالات را به طرق مختلف ببینید.

آقای هاشمی میناباد اشاره کردند به مسئله کمیت و کیفیت مدخلها. به فرهنگ‌های مختلفی اشاره کردند. گفتند شما چگونه منابع مختلف را با یکدیگر هماهنگ کردید، اینها که حجمشان یکسان نیست، درست می‌گویند. اینها اصلاً حجمشان یکی نیست، ولی ما که به طور یکسان از اینها بهره نگرفتیم. مثلاً برای فهرست مدخلها از یک فرهنگ استفاده می‌کردیم، بعد آن فهرست را با یک یا دو فرهنگ دیگر فقط نقد می‌کردیم. ادونست لرنرز فرهنگ پایه ما بود. هر چه در آن بود می‌آوردیم، اعم از مدخل اصلی و فرعی. بعد که کوئیلد و لانگمن به بازار آمدند، فکر کردیم خوب است برخی مدخلهای آنها را نیز بیاوریم، منتها نه به طور منظم. این طور نبود که فهرست ادونست لرنرز را با کوئیلد و لانگمن مقایسه کنیم و همه موارد اختلاف را بیاوریم. تنها اگر چیزی را لازم تشخیص می‌دادیم ثبت می‌کردیم و البته ممکن است بین ما و شما بر سر این موارد اختلاف نظر باشد. در مورد فرهنگ‌های آمریکایی که شما به حجمشان اشاره کردید، باید بگویم که ما فهرستمان را از فرهنگ‌های آمریکایی انتخاب و استخراج نمی‌کردیم. مراجعه ما به فرهنگ‌های آمریکایی در درجه اول برای دقت فوق‌العاده آنها در تفکیک معنایی و تعریفها بود. با فرهنگ‌های بریتانیایی ما نمی‌توانستیم به دقت، معانی را تفکیک کنیم، به خصوص در مورد اصطلاحات علمی. درست است که کار ما یک فرهنگ عمومی است، اما بخشی از آن به اصطلاحات علمی می‌پرداخت، چه اصطلاحات علمی حوزه‌هایی مانند فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و ژنتیک، چه نامهای پرندگان، ماهیها، نباتات، پستانداران. در مورد نامگذاری گونه‌های جانوری و گیاهی لازم بود دقت زیادی کنیم. در این موارد، برای تعاریف دقیق به فرهنگ‌های آمریکایی مراجعه می‌کردیم، به همان فرهنگ‌هایی که نامشان در فهرست منابع آمده است. بنابراین این منابع از نظر نوع مراجعه ما در یک سطح نیستند. فقط می‌توان گفت اینها مهم‌ترین منابعی هستند که ما به جهات مختلف به آنها مراجعه می‌کردیم.

دوستی اشاره کردند که جنبه آموزشی این فرهنگ‌ها در کجاست. دکتر خزاعی فر هم به دو جنبه آموزشی بودن و ترجمه‌ای بودن یا خاص مترجم بودن کار اشاره کردند. درست است که منابع اصلی کار ما فرهنگ‌های آموزشی بودند، ولی فکر نمی‌کنم که از اول می‌خواستیم فرهنگ آموزشی بنویسیم. علت انتخاب فرهنگ آموزشی به عنوان مآخذ اصلی اهمیت فرهنگ‌های آموزشی بود، نه آموزشی بودن آنها. برای اینکه به دنبال یک فرهنگ عمومی منضبط انگلیسی بودیم که مدخلها و سرمدخلهای منظمی داشته باشد، حجم تعریف شده و تعاریف قابل اعتماد داشته باشد. شما نمی‌توانید در فرهنگ‌های آمریکایی تمام این ویژگیها را پیدا کنید. در نتیجه ما به سراغ فرهنگ‌های بریتانیایی رفتیم و تنها فرهنگ‌های بریتانیایی آموزشی این ویژگیها را داشتند. هزاره اساساً قرار بود همان ویژگی دوم را که آقای دکتر خزاعی فر به آن اشاره کردند داشته باشد، یعنی فرهنگی

برای مترجم باشد. حجم بالای مترادفها دقیقاً به این علت است، چون می‌خواستیم مترادفها در بافت‌های مختلف عرضه شوند.

■ **هرمز میلانیان:** خوشحالم که در این جمع هستم و شاهد فرجامی خوش برای کوشش چندین ساله دوست عزیزم دکتر حق‌شناس و همکاران شایسته‌شان. من فرهنگ‌نویس نبوده‌ام، بلکه مانند بسیاری دیگر از فرهنگ استفاده کرده‌ام تا اینکه در این یکی - دو سال اخیر به خاطر لطفی که آقای محمد پارسایار و آقای داوود موسایی مدیر محترم «فرهنگ معاصر» به من داشتند، فرهنگ اخیر فرانسه - فارسی آقای پارسایار را بازنگری کردم. ولی البته مانند هر کسی که با زبان و ادبیات سروکار دارد، همیشه به فرهنگ‌های یک زبان و دوزبانه احتیاج داشته‌ام. من در اینجا چندان وارد جزئیات فرهنگ هزاره و ارزش این فرهنگ نمی‌شوم، چون دوستان حاضر در این جلسه آنچنان که شاید و باید به آن اشاره کرده‌اند.

آنچه می‌خواهم در این جمع مطرح کنم این نکته است که من به عنوان زبان‌شناس معتمد اهمیت کار فرهنگ‌نویسی خیلی بیشتر از آن چیزی است که زبان‌شناسان به آن اشاره کرده‌اند. بواس مردم‌شناس آمریکایی، تقریباً یک قرن پیش، گفته بود که زبان بشر ترکیبی است از «اجبار» و «اختیار». من این نظر را با اصطلاحات «آزادی» و «بند» در زبان بیان کرده‌ام. نظام آوایی و نظام دستوری یک زبان، بند آن است که از آن گریزی نیست و ما در اینجا به پیامدهای مثبت و ضروری این بند نمی‌پردازیم. اما «آزادی» یک زبان در واژگان آن متجلی است که قلمرویی باز و زیاده دارد. یا اینکه باید پذیرفت که زبان‌شناسان، به هر مکتبی که تعلق داشته‌اند، و دست‌نویسان سنتی نیز بیشتر به این «بند» پرداخته‌اند که توصیف انتزاعی‌اش چندین دشوار نیست. ولی من همیشه گفته‌ام که یک چنین توصیف انتزاعی از نظام آوایی و دستوری زبان به نقشه یک ساختمان می‌ماند، ولی روی یک نقشه ساختمان نمی‌توان زندگی کرد. آن چیزی که خود ساختمان یک زبان است، واژه‌ها، ترکیب واژه‌ها، اصطلاحات گوناگون نوشتاری، گفتاری و عامیانه زبان، تمام جزئیات و پیچیدگی سبک‌های گوناگون شعر و نثر آن، و سرانجام کاربردهای متفاوت آن در ایشار مختلف جامعه، و نیز تحولاتی که در طول زندگی یک سخنگو در زبان رخ می‌دهد و به تفاوت کاربردهای زبانی نسل‌های حاضر در صحنه می‌انجامد، است (شما خودتان اشاره کردید به تفاوت‌های چاپ‌های بی‌دری یک فرهنگ انگلیسی که هر پنج سال یک‌بار باید بازنگری شود). اینهمه را یک فرهنگ کارآمد است که ارائه می‌دهد و فرهنگ هزاره نیز از این نظر، فرهنگی است کارآمد. جایگاهی که اصطلاحات در این فرهنگ دارند و نمودار تفاوت‌های معنایی بسیار ظریفند و معادلهایی که در فارسی برای آنها ارائه شده، نیز از ویژگی‌های بسیار مثبت فرهنگ شماست. همه می‌دانیم که بشین و بتمرگ و بفرما یک معنا دارند، ولی همه نیز می‌دانیم که توضیح تفاوت کاربردی آنها و واکنشی که در شنوندگان برمی‌انگیزند تا چه حد اهمیت دارد، و چنین توضیحی را تنها در یک فرهنگ می‌توان یافت که اگر این فرهنگ مانند هزاره دوزبانه باشد، ارزش آن دوچندان می‌شود. اینکه توصیف انتزاعی دستوری ضروری است، ولی گویای پیچیدگی زبان در قلمرو «آزادی» آن نیست، در موارد دیگری نیز جلوه‌گر می‌شود.

دکتر حق‌شناس! اگر یادتان باشد، چند سال پیش از انقلاب، من در کتابخانه‌ی منزلتان به جزوه‌ای برخوردیم که هیچ ادعایی نداشت و نویسنده‌اش هم معروف نبود. این جزوه، به زبان انگلیسی، به بررسی جای Stress Accent یعنی «تکیه شدت» در انگلیسی

پرداخته بود. خواندن این جزوه در من تأثیر بسیاری گذاشت. زیرا تا پیش از آن هیچ توصیف زبان‌شناختی انگلیسی، که نمونه‌های بسیاری از آن تاکنون انتشار یافته، قاعده‌ای را ارائه ندهاده بود که جای تکیه در واژه‌های ساده و مرکب انگلیسی را به دست دهد. درست به همین دلیل، به جایگاه آزاد تکیه در انگلیسی اشاره می‌شد و می‌شود. اما همان طور که هدف یک فرهنگ کارآمد، تدوین آزادی واژگانی در پیچیدگی آن است، این جزوه نیز با ارائه بیست سی قاعده و مشخص کردن استثنائات هر قاعده، در تدوین پیچیدگی آزادی جایگاه تکیه در انگلیسی، که تسلط بر آن یکی از مشکلات کسانی است که انگلیسی را به عنوان زبان بیگانه می‌آموزند، موفق شده بود. از آن زمان بود که من به این فکر افتادم که ما زبان‌شناسان بیشتر در حد «بند» زبان مسائل را مطرح می‌کنیم و گاه نیز آن را در برداشت انتزاعی پیچیده‌ای ارائه می‌دهیم، ولی به «پیچیدگی» واقعی زبان در قلمرو واژگان آنچنان که باید نمی‌پردازیم. به عبارت دیگر بیشتر در فکر نقشه ساختمان هستیم تا خود ساختمان.

با اینهمه باید بگویم که ارزیابی یک فرهنگ کار آسانی نیست و نیازمند زمان است، زیرا هیچ کس فرهنگ را از آغاز تا پایان یکبار نمی‌خواند، بلکه هر از گاهی بر حسب نیازهای خود یا در کار ترجمه به آن مراجعه می‌کند و گاه نیز ممکن است به کمبودهایی برخورد که دوستان دیگر به آن اشاره کردند. وجود این کمبودها نیز طبیعی است چون هیچ فرهنگی کامل نیست، اما فرهنگ خوب و مفید آن است که همپای بویایی زبان در ویراست‌های بعدی خود به پیش رود. در اینجا من برای نمونه به الگو و روشی که فرهنگ دوزبانه انگلیسی - فرانسه و فرانسه - انگلیسی HARRAP'S ارائه می‌دهد می‌توانم اشاره کنم که خیلی باب طبع من است و از این نظر دوست عزیز آقای اسماعیل سعادت هم که در اینجا حضور دارند با من هم عقیده هستند. ویژگی این فرهنگ آن است که ساده‌ترین و رایج‌ترین واژه‌ها را نیز در مثالهایی که در زیر هر مدخل آمده‌اند، ارائه می‌دهد و این نکته را وقتی که سالها پیش می‌خواستیم در پاریس یک فرهنگ دوزبانه فرانسه - انگلیسی بخرم، متوجه شدم، چون در کتابفروشی برای نمونه چند واژه را در چند فرهنگ دوزبانه مقایسه کردم و دیدم که فرهنگ HARRAP'S واژه‌ای مانند table را در جمله‌های ساده‌ای به کار می‌برد که در عین سادگی تفاوت‌های معنایی ظریف کاربردهای آن را مشخص می‌کنند.

مسئله بسیار مهم دیگری که در یک فرهنگ دوزبانه باید مطرح باشد، همان طور که اشاره کردم، «اصطلاح یابی» است که به خصوص به کار ترجمه بسیار کمک می‌کند که فرهنگ هزاره از این نظر خیلی موفق است. البته اصطلاح یابی دوزبانه کار آسانی نیست و حتماً می‌تواند در ویراست‌های بعدی بهتر و کامل تر شود. اینکه آقای امامی گفتند که نسبت به تعداد صفحات این فرهنگ دوجلدی، تعداد مدخلها کمتر از حد انتظار است، درست است ولی عیب این فرهنگ نیست، زیرا در عوض زیر هر مدخل اصطلاحات بسیاری که این مدخل در آنها به کار رفته، داده شده که به اهمیت آن به ویژه در امر ترجمه اشاره شد.

زبان انگلیسی در ایران با انتشار فرهنگ‌هایی چون فرهنگ حیم، فرهنگ آرین پور، فرهنگ باطنی و اینک فرهنگ هزاره بختی را یافته که ما آن را برای زبانهای زنده دیگری چون فرانسه، آلمانی، روسی، عربی ... نیز آرزو می‌کنیم. خلاصه کلام آنکه فرهنگ هزاره شما و همکارانتان نقشه ساختمان نیست، خود ساختمان است.